

خانه سیخ سیخی



باز رشته افکارم پاره شد. دوباره مجبور بودم بروم پایین. با ناراحتی و در حالی که هنوز در فکر واژه‌های پرمعنا و پیچیده کتاب بودم، با غریبه روبه‌رو شدم. فکر من پیش کتاب بود و او در کمال آرامش یک پایش را در باغچه روی جوانه‌های بنفشه که تازه کاشته بودم، گذاشته بود و دستانش را به کمرش زده بود. لبه کلاهش را پایین کشیده و یکی از چشمانش را بسته بود و با نگاهی دقیق دودکش شومینه روی بام را

تحسین می‌کرد. با دیدن من گفت: «می‌دانید آقا، من متوجه یک موضوع بسیار خوش‌حال‌کننده شدم.

دودکش شما جای بسیار زیبایی برای نصب هشت میله ردگیر دارد. من سال‌هاست در این کارم و تاکنون

هیچ‌گاه چنین چیزی ندیده‌ام. حتی می‌توان منظره این دودکش را با منظره آبشار نیاگارا مقایسه کرد.»

گفت که برای خلق شاهکارش به هشت میله‌روی تنه اصلی دودکش و چند میله برای اتصال بین آن‌ها نیاز دارد. بعد رو کرد به آسمان و با خود گفت: «چه چشم‌انداز زیبا و متقارنی خواهیم ساخت!»

گفتم: «شما همیشه این‌طور ادبی با خودتان حرف می‌زنید. یا از روی کتابی یا جزوه‌ای، متن گفت‌وگوهایتان را انتخاب می‌کنید؟»

گفت: «نه، حرف‌های من از روی کتاب نیست، منظره ردگیرهای شما مرا چنین شیدا کرده است.»

بعد سرانگشتی حساب کرد و گفت تقریباً ۲۰۰ متر دیگر باید میله مصرف کند و این که در حساب کتاب قبلی هم اشتباه کرده و ۵۰ متر بیشتر میله مصرف شده است.

گفتم: «هر کاری دلت می‌خواهد بکن. فقط مزاحم من نشو.»

گفت: «این نجابت شما مرا مجبور می‌کند تا به خودم اجازه ندهم کار شما را سرسری انجام دهم. من می‌توانستم همان موقع بروم، ولی حیفم آمد این منظره بدیع را نیمه‌کاره رها کنم.»

گفتم: «خیلی ممنون. فقط احساسات خودت را کنترل کن و طوری

مارک توامین / ترجمه: محمدعلی قربانی

«اقتصاد سیاسی اساس تمام حکومت‌های موفق است. انسان‌های فرهیخته در طول تاریخ بر درستی این مطلب تأکید داشته‌اند که...» در این لحظه، مطالعه‌ام قطع شد، چون خبر دادند کسی دم در با من کار دارد. ناچار رفتم طبقه پایین تا ببینم کیست و چه کار دارد. در طول مسیر مدام به موضوع اقتصاد سیاسی فکر می‌کردم تا سر رشته مطالعه از ذهنم نرود. ته دلم آرزو می‌کردم کاش هر که هست، به داخل کانال سقوط کرده بود و زیر آوار مانده بود و در این وقت مزاحم نمی‌شد. نمی‌شناختمش. غریبه بود و برعکس من بسیار خونسرد. با عذرخواهی فراوان گفت که موقع عبور متوجه شده خانه من میله رد و برق ندارد و نگران شده.

گفتم: «خوب، حالا این که گفتی را چه کار کنیم؟»

گفت جای نگرانی نیست. خودش حاضر است برای خانه من ردگیر نصب کند.

راستش را بخواهید من تازه خانه‌دار شده بودم و از امور خانه اطلاع زیادی نداشتم. چون همیشه در هتل‌ها و مسافرخانه‌ها می‌خوابیدم. سعی کردم خودم را آرام نشان بدهم تا او متوجه ناشی‌بودن من نشود. خیلی خونسرد گفتم: «چند وقتی است که تصمیم گرفته‌ام سفارش شش هفت میله ردگیر بدهم.»

سرش را با تعجب تکان داد، ولی با تمام قوا سعی کردم آرام بمانم تا از چهره‌ام چیزی متوجه نشود. او گفت خوش‌حال است که برای من کار می‌کند. برای این‌که بیشتر کنجکاو نشود، سریع برگشتم تا بقیه مقاله‌ام را بخوانم. اما دوباره مرا صدا زد:

«به نظر شما میله‌ها را در چند نقطه و در کدام قسمت خانه نصب کنم؟ جنس میله‌ها چه باشد؟»

بعد قیمت انواع میله را برایم شرح داد. بی کیفیت متری ۶۰ سنت، سی متری ۷۵ سنت و نوع مارپیچ و گالوانیزه متری ۹۰ سنت و توضیح داد که نمونه گالوانیزه هرکجا نصب شود، انواع صاعقه را بدون معطلی جذب می‌کند و بسیار پیشرفته و باکلاس است.

برای این‌که شک نکند، گفتم: «من گول این کلمه‌ها را نمی‌خورم، ولی خودم نوع مارپیچ را دوست دارم.»

غریبه گفت می‌تواند با ۱۰۰ متر سیم گالوانیزه یک کار تمیز در بیاورد؛ به طوری که خانه من در شهر منحصر به فرد باشد و توجه همگان را به خود جلب کند. به او گفتم من وسط یک کار مهم هستم و دوست ندارم زیاد در این مورد بحث کنم و اجازه دادم تا ۱۵۰ متر میله روی مصرف کند. بلافاصله خودم را به دفتر کارم رساندم و مطالعه را از سر گرفتم: «تجربه، ارزشمندترین گنج بشری است. روابط تجاری و مناسبات بین‌المللی با توجه به گونه‌های متفاوت بیولوژیکی در تمامی اعصار و قرون و در میان همه تمدن‌ها از، زرتشت تا الهه‌های یونان در یک چیز...»

این علم داشت و آن را علم کامل می‌دانست. چهره‌های شناخته شده دیگری نظیر بیکر، بکویت، جورسن و اسمیت مطالعه این علم را به صورت جدی دنبال کرده‌اند. حتی هومر هم در جلد نهم کتاب ایلپاد یک رباعی بسیار زیبا و باشکوه با این مضمون اقتصادی سیاسی سروده است.

این چهار مصرع از شعر کهن او، مفاهیم بسیار عمیق و پیچیده را با زبانی روان و شیوا بیان کرده است، تا حدی که می‌توان به جرئت این رباعی را برترین شعر آن کتاب دانست...

باز رشته افکارم پاره شد. البته این بار کسی مزاحم نشده بود، فقط دیدن صورت حساب ۷۰۰ دلاری نصب میله‌های ردگیر مرا میخکوب کرد. در این دوره و زمانه فقط در بانک‌های معتبر چنین پولی یک جا پیدا می‌شد. به ناچار سه روز بعد ۷۰۰ دلار را پرداختم. کم کم آوازه خانه من در تمام شهر پیچید و مردم برای تماشای میله‌های ردگیر در مقابل خانه تجمع می‌کردند. گمان کنم تاکنون چنین خانه امنی ندیده بودند. راستش من هم چنین ازدحامی ندیده بودم. هر روز با حیرت به مردمی که ابلهانه باعث کندی رفت‌وآمد می‌شدند و مدام لاف می‌زدند، می‌نگریستم. عوام خانه زیبای مرا خانه سیخ‌سیخی نامیده بودند. دیگر کار و کاسبی سالن‌های نمایش کساد شده بود و میله‌های ردگیر خانه من بیشترین تماشای را داشت. پس از چند روز کم کم آرامش به خیابان‌ها بازگشت. روزی که هوا بارانی شد، تا یک کیلومتری خانه من کسی دیده نمی‌شد، اما ساختمان‌های روبه‌رو و مرتفع اطراف مملو از جمعیت بود. باران و رعد و برق که شروع شد، انگار مراسم افتتاحیه المپیک آغاز شده است. ناگهان مثل چهارشنبه‌سوری آسمان بالای خانه ما آتش باران شد. صاعقه‌ها چنان که ژوزف تاریخ‌نگار می‌نویسد، در یک حمله سراسری به خانه فقیر من یورش آوردند.

آسمان غرق نور بود و خانه ما انگار شهاب باران شده بود. ظرف چهل دقیقه، خانه‌ام ۷۶۴ بار مورد حمله موشک‌های صاعقه قرار گرفت و در تمام موارد، میله‌های فنی صاعقه‌گیر آن‌ها را خنثا کرد. فقط در یک مورد یک تکه از سقف سوراخ شد که آن هم به خاطر حمله هم‌زمان چند رعد با هم اتفاق افتاد. خوب از زمان خلقت جهان هیچ‌کس چنین چیزی ندیده بود. هیچ‌یک از ساکنان خانه ما جرئت نداشتند سرشان را از پنجره بیرون ببرند یا حتی فکرش را بکنند. در نهایت گلوله باران آسمان تمام و محاصره شکسته شد. دیگر در ابرها برقی نمانده بود و میله‌های سیری‌ناپذیر خانه من مثل اژدها همه را بلعیده بودند. با بند آمدن باران دست به کار شدم. چند کارگر شجاع را فرستادم و تمام این جنگ‌افزارهای وحشتناک را جمع کردم. روی بام فقط سه میله ردگیر ماند: یکی روی آشپزخانه، یکی روی انبار و یکی بر بلندترین جای خانه که هنوز هر سه سر جایشان هستند. البته بعد از آن ماجرا هیچ‌کس از نزدیک خانه ما رد هم نمی‌شود.

لازم به یادآوری است که ظرف این مدت اصلاً حوصله مطالعه و کار روی مقاله اقتصاد سیاسی را نداشته‌ام و کلاً آن را کنار گذاشتم. آگهی مزایده: کسانی که ۱۱۱۱ متر برق‌گیر فنی اصل با روکش گالوانیزه و ۱۶۳۱ بست نقره‌ای با کیفیت مناسب نیاز دارند، می‌توانند در این مزایده شرکت کنند. علاقه‌مندان پیشنهادهای خود را به آدرس مجله ارسال دارند. بهترین پیشنهاددهنده برنده مزایده خواهد بود.

سخن بگو که دیگران متوجه شدیدی تو نشوند»

بعد دوباره خود را به اتاق مطالعه رساندم و یک‌ساعتی طول کشید تا تمرکز کنم و مشغول مطالعه شوم: «این موضوع واقعا ارزش توجه را دارد. انسان بعد از هر شکستی، تجربه گران قدری به دست می‌آورد. هر ورشکستگی در حقیقت یک سود بالقوه است. کنفوسیوس خود را بیشتر سیاستمدار اقتصادی می‌داند تا سیاستمدار معمولی و سیسرو اقتصاد سیاسی را ارزشمندترین و مهم‌ترین مشغله فکری بشر می‌داند. حتی گویی خودمان هم اقتصاد سیا...» یک‌بار دیگر نصاب مرا خواسته بود. با بی‌حوصلگی به سراغش رفتم. او گفت که ترجیح می‌داده بمیرد و مزاحم من نشود. ولی وقتی کاری را از روی علاقه و دلی انجام می‌دهد، دوست دارد سنگ بگذارد و بهترین ایده‌هایش را مصرف کند. و گفت هنوز نگران است که رعد و برق به بعضی جاهای خانه آسیب برساند و لازم است در ۱۶ جای دیگر میله نصب کند.»

من که از کوره دررفته بودم، سرش داد زدم: «من که گفتم هر کاری می‌خواهی بکن! فقط مزاحم من نشو! به جای ۱۶ تا اگر لازم است ۱۵۰ تا نصب کن. حتی می‌توانی در آشپزخانه و روی سرآشپزها هم میله نصب کنی. از هر جنسی می‌خواهی هر قدر دلت می‌خواهد مصرف کن! هر طور ذوق هنری‌ات اجازه می‌دهد، کار کن. فقط جان مادرت مرا ول کن!»

او که شگفت‌زده واکنش مرا تماشا می‌کرد، سرش را به حال تعظیم خم کرد و گفت: «بیخشید، خودم ترتیب همه کارها را می‌دهم.»

وقتی به اتاقم آمد، دیگر حوصله ادامه مطالعه را نداشتم. سه ساعت بود که می‌خواستم روی موضوع اقتصاد سیاسی تمرکز کنم، ولی نمی‌شد. اما از آن‌جا که بسیار دوست داشتم در مورد سیاست و اقتصاد مطالعه کنم، خود را مجبور به ادامه مطالعه کردم:

«اقتصاد سیاسی بهترین موهبت خداوند به بشر است. یک بار از لرد بایرون که در تبعید بود پرسیدند: اگر فرصت زندگی دوباره به تو بدهند، چه کار خواهی کرد؟ او در پاسخ گفت: به کاری که برایش آرامش‌بخش و دل‌پذیر است. و به جای شعر گفتن تمام وقتش را می‌گذاشت روی اقتصاد سیاسی. جورج واشنگتن علاقه زیادی به

